

خاطرات فردوست چگونه تدوین شد؟

گفتگو با عبدالله شهبازی

این مصاحبه با آقای سید ابوالحسن مختاباد انجام گرفت و در روزنامه صبح امروز، سه‌شنبه ۴ اسفند ۱۳۷۷، ص ۶، منتشر شد.

مختاباد: در مجموعه آثار منتشر شده پس از انقلاب اسلامی، کتاب دو جلدی *ظهور و سقوط سلطنت پهلوی*، که جلد اول آن خاطرات ارتشبد سابق حسین فردوست و جلد دوم آن، با عنوان "جستارهایی از تاریخ معاصر ایران"، تألیف جنابعالی است، جایگاه ویژه‌ای دارد. چاپ اول این کتاب به مناسبت دهه فجر ۱۳۶۹ منتشر شد و هم اکنون به آستانه چاپ هشتم و تیراژ آن به حدود ۱۵۰ هزار دوره رسیده که در نوع خود بی‌نظیر است. این کتاب اولین و متأسفانه آخرین اثری است که نگاهی مستند به مسائل ناشناخته دوران پهلوی و ریشه‌های انقلاب اسلامی داشت و تأثیرات فکری فراوان بر جای نهاد و نقدهای بسیار له و علیه آن در داخل و خارج از کشور منتشر شد. البته حتی بسیاری از کسانی که در آغاز علیه این کتاب سخن گفتند امروزه از آن به عنوان اثری مرجع استفاده می‌کنند حتی اگر بدون ذکر نام مأخذ باشد. بنابراین، بسیاری از خوانندگان کنجکاوند که با تاریخچه و چگونگی تدوین این کتاب آشنا شوند و پاسخ بسیاری از پرسش‌های خود را در این رابطه بدانند.

شهبازی: موفقیت استثنایی کتاب فوق تا حدودی مرهون نام و شخصیت فردوست است که می‌دانید حتی از زمان سلطنت محمد رضا پهلوی به عنوان چهره پس پرده و

متنفذ دربار شهرت فراوان داشت. البته پس از انقلاب در این باره اغراق‌هایی نیز شد زیرا نفوذ و اقتدار امیر اسدالله علم و شاپور ریپورتر در دربار پهلوی بیش از فردوست بود. ولی بهرحال فردوست به عنوان یار دوران کودکی و نوجوانی محمد رضا شاه و رئیس دفتر ویژه اطلاعات او جایگاه منحصر به فرد داشت.

کتاب *ظهور و سقوط سلطنت پهلوی*، همانطور که اشاره فرمودید، دو جلد است. جلد اول *خاطرات فردوست* است و جلد دوم *پیوست‌هایی است که به عنوان ویراستار و تدوین‌کننده خاطرات فردوست تهیه کردم و در مجلدی مستقل با عنوان "پیوست ویراستار"* منتشر نمودم. بنابراین، در متن منتشر شده هیچ نوع خلط و آشفتگی میان اصل خاطرات و پیوست‌های ویراستار وجود ندارد ولی متأسفانه دیده می‌شود که عده‌ای به این امر توجه نکرده و هر دو جلد را به عنوان *خاطرات فردوست* معرفی می‌کنند که درست نیست.

کتاب در اصل دستنوشته‌های مفصل فردوست بود که در سال ۱۳۶۸ در نسخه‌های متعدد به صورت فتوکپی تکثیر و برای سازمان‌های فرهنگی و افراد متعدد ارسال شده و البته به دلیل آشفتگی متن مورد توجه و اقبال قرار نگرفته بود. دستنوشته‌های فردوست را در اختیار من قرار دادند. آن را با ولع خواندم و پیشنهاد تدوین آن را با اشتیاق پذیرفتم زیرا اهمیت فوق‌العاده کار را دریافته بودم. با کار شبانه‌روزی ظرف یک ماه *خاطرات فردوست* را تنظیم و تبویب کردم و در ضمن پیشنهاد کردم که برخی اسناد در اختیارم قرار گیرد تا پیوست‌هایی تهیه کنم. این اسناد فراهم شد و حاصل کار به صورت جلد دوم منتشر شد.

مختاباد: شما به عنوان تدوین‌کننده *خاطرات* بهتر از هر کس می‌توانید درباره اصالت این اثر نظر دهید. آیا تمامی متن *خاطرات* نوشته فردوست است؟

شهبازی: تنظیم مجدد *خاطرات* به صورت کتاب کار کاملاً معمولی است و در هیچ جا این‌گونه کتب را به صورت خام منتشر نمی‌کنند. مثلاً توجه کنید به *خاطرات ژنرال آبرونساید* که سال‌ها پس از مرگ او پسرش تنظیم کرد یا *خاطرات سر پرسی لورن* که کار گوردون واترفیلد است یا *خاطرات سید مهدی فرخ* که پرویز لوشانی تنظیم نمود یا یادداشت‌های روزانه علم که علینقی عالیخانی تنظیم کرده است و موارد فراوان دیگر مثلاً *خاطرات جلال عبده* که کار آقای مجید تفرشی است یا *خاطرات مهندس بازرگان* که کار مرحوم سرهنگ نجاتی بود، *خاطرات سنجابی* و غیره و غیره. دستنوشته‌های فردوست در نسخه‌های فراوان تکثیر شده و بنابراین متنی محرمانه و در انحصار من

نبود. تنها کاری که کردم تنظیم و فصل‌بندی و جابه‌جا کردن مطالب به شکل موضوعی بود که البته کار بسیار سنگین و ظریفی را می‌طلبید تا هم متن کتاب شیوا و جذاب شود و هم به اصالت کار لطمه نخورد. از حاصل کار خود راضی‌ام و یقین دارم که اگر فردوست نیز زنده بود و در زمان انتشار کار را می‌دید آن را می‌پسندید. در مورد اصالت خاطرات نیز کسی تردید نکرده و تمامی مطالب از فردوست است.

مختاباد: فردوست را دیده بودید؟

شهبازی: خیر! عرض کردم که کار پس از فوت ایشان در اختیار من قرار گرفت. البته در ضمن کار بارها افسوس خوردم که چرا ایشان زنده نیست زیرا پرسش‌های بی‌جواب فراوانی برایم مطرح شد. تصور می‌کنم اگر این کتاب در زمان حیات فردوست تنظیم می‌شد و در اختیار وی قرار می‌گرفت و به پرسش‌هایم پاسخ می‌گفت حاصل کار بسیار تفاوت می‌کرد؛ هم حجم آن دو سه برابر می‌شد و هم بسیاری نکته‌ها روشن می‌شد.

مختاباد: واکنش انتشار کتاب چه بود؟

شهبازی: عجیب بود. هم در داخل کشور و هم در خارج از کشور. در ایران برای خرید کتاب صف‌های طولانی تشکیل می‌شد. در خارج نیز جنجال و واکنش‌های فراوانی را برانگیخت و انگیزه‌ای شد برای انتشار خاطرات دیگران. از جمله، تحت تأثیر کتاب فردوست، و برای خنثی کردن برخی مطالب آن، بود که فکر تدوین و انتشار خاطرات اسدالله علم مطرح شد. مدت‌ها قبل از انتشار خاطرات علم یکی از نشریات خارج از کشور (تصور می‌کنم نیمروز) خبر تدوین آن را نوشت و تقریباً مضمونی مشابه جمله بالا را اعلام کرد و البته افزود که در یادداشت‌های علم موارد مربوط به شاپور ریپورتر و محمد باهری حذف شده زیرا به دلایل مسائل امنیتی و قضایی و قوانین مربوطه در انگلیس امکان نشر آن موجود نبوده است. البته باید اضافه کنم که درباره برخی از مطالب مندرج در خاطرات علم نقدهای فراوانی در خارج منتشر شده و تعدادی از رجال مهم دوره پهلوی این کار را دستکاری شده و برخی مطالب آن را الحاقات و تحریف‌های عالی‌خان‌ی یا دیگران می‌دانند و به این دلیل به شدت به عالی‌خان‌ی اعتراض کرده‌اند. این موارد را جمع کرده‌ام و سال‌هاست قصد دارم اگر فراغتی یافتم به صورت مقاله تدوین و منتشر کنم که متأسفانه تاکنون فرصت نیافته‌ام.

مختاباد: درباره خاطرات فردوست چنین مطالبی گفته نشد؟

شهبازی: البته گفته شد ولی بسیار کم و بسیار غیر مستند. زیرا مطالب خیلی مهم و ناب و در عین حال قابل اثبات به وسیله سند و مدرک بود. اولین کسی که واکنش نشان داد ارتشبد فریدون جم بود که پاسخ آن را در *مطالعات سیاسی* (کتاب اول، ۱۳۷۰) دادم. در همان زمان تنظیم کتاب کوشیدم در پیوست‌های ویراستار اظهارات فردوست را مستند کنم. تلاش مفید و مؤثری بود ولی هر روز که می‌گذرد اسناد جدیدی به دست می‌آید که صحت اظهارات فردوست را بیشتر ثابت می‌کند و در برخی موارد اهمیت عجیب این خاطرات را. مثلاً شما دو سه صفحه اظهارات فردوست درباره متروی تهران را بخوانید. متوجه خواهید شد که اگر به این مطلب کوتاه توجه می‌شد جلوی ائتلاف میلیاردها تومان پول گرفته می‌شد. یا مطالبی که درباره نفت دریای خزر گفته که امروزه کاملاً ثابت شده و به موضوع و جنجال روز تبدیل شده. یا مطالبی که فردوست درباره شبکه‌های مخفی دوران جنگ سرد گفته سال‌ها بعد از انتشار کتاب او در ایتالیا فاش شد و شبکه‌ای دقیقاً مشابه با آنچه فردوست گفته بود معروف به «گلا دیو» کشف شد و جنجالی بسیار بزرگ به پا کرد. البته در برخی موارد فردوست اشتباهات کوچکی کرده که کاملاً طبیعی است. خاطرات اسکندری یا سنجابی را ببینید و موارد اشتباهات آن را با خاطرات فردوست مقایسه کنید آن وقت قطعاً نمره بسیار بالایی به حافظه و دقت فردوست خواهید داد. البته بسیاری از رجال دوره پهلوی صحت بخش عمده خاطرات فردوست را در همان زمان انتشار تأیید کردند و امروزه این خاطرات کاملاً جا افتاده و متنی معتبر تلقی می‌شود. مثلاً، در سال ۱۳۷۵ کتابی منتشر شد از سپهد محسن مبصر، رئیس شهربانی شاه، با عنوان پژوهش [و] نقدی بر کتاب *خاطرات ارتشبد سابق حسین فردوست و گزیده‌هایی از یادمانده‌های نویسنده* در ۴۴۰ صفحه. این کتاب سند مهمی است و تقریباً تمام مطالب مهم کتاب فردوست را تأیید کرده است. مبصر از اولین آشنایی خود با فردوست شروع می‌کند و می‌نویسد: «ارتشبد فردوست را بار اول در دانشکده افسری دیدم. دانشجویی بود کوتاه قد، نحیف و بد لباس و کم حرف و خجالتی و دیرجوش.» می‌افزاید از همان زمان دانشجویان می‌کوشیدند به فردوست نزدیک شوند و از طریق او به ولیعهد معرفی شوند. او صحت عمل و درستکاری فردوست را تأیید می‌کند و می‌نویسد: «تصور نمی‌کنم با امکاناتی که داشت برای کسی پرونده‌سازی کرده باشد... در کارش تا حد وسواس با احتیاط بود. بندرت در گزارش‌ها نظر می‌داد و آنچه به دستش می‌رسید همان‌گونه که بود به عرض [شاه] می‌رسانید و دستورات اعلیحضرت را مو به مو اجرا می‌کرد.» مبصر، مانند سایر رجال پهلوی، عموماً

سعی کرده موارد مربوط به خود را پاسخ دهد از جمله اتهامات فساد مالی یا جاسوسی را. مهم‌ترین دغدغه مبصر رد گفته‌های فردوست دال بر ارتباطات او با شاپور ریپورتر است و اتفاقاً در این تلاش تمامی اظهارات فردوست را تأیید می‌کند ولی مدعی می‌شود که ریپورتر <سرجاسوس غرب در ایران> نبود بلکه <رابط> بود. مطالب مبصر درباره شاپورجی را به خاطر اهمیت آن عیناً نقل می‌کنم:

من شاپورجی را تا سال ۱۳۴۳ شمسی از دور می‌شناختم و چه بسا چند بار هم او را دیده بودم. از آن تاریخ که در رأس شهربانی کل کشور قرار گرفتم، او را بیش‌تر می‌دیدم و با او آشنایی بیشتری پیدا کردم و در مدت قریب به هفت سال که رئیس شهربانی بودم، توانستم این شخص را تا حدی که لازم داشتم بشناسم. به نظر من، آقای شاپور ریپورتر مردی بود تحصیل‌کرده، از معلومات عمومی بسیار وسیعی برخوردار، مجرب در کار، کم حرف و می‌شود گفت محبوب و بسیار باهوش و دارای حافظه قوی، دید نافذ و در کار خود متخصص و چنان می‌نمود که نسبت به شاهنشاه علاقمند و ایران را به‌طور محسوس و معقول دوست می‌داشت. می‌دانستم و می‌دیدم که او دوست بسیار صمیمی و محرم آقای امیراسدالله علم و به همان علت در دربار و حتی پیش اعلیحضرت اعتبار ویژه‌ای کسب کرده بود و چه بسا در برخی موارد مشورت‌هایی از او می‌شد. در کارهایی هم که به او مراجعه می‌گردید، او در آن‌گونه موارد با شیوه ویژه‌ای که داشت و با مقدم شمردن و در نظر گرفتن منافع و مصالح کشور کارفرمای خود، در دادن نظریه‌ها و انجام کارهایی که از او خواسته می‌شد تا حد قانع‌کننده‌ای می‌کوشید. ارتباط و فعالیت‌های شاپورجی در سازمان‌های اطلاعاتی در انگلستان از نظر من نمی‌توانست پنهان بماند و نه تنها من، بلکه همه آن‌هایی که کارهای اطلاعاتی داشتند، می‌توانستند بدانند و می‌دانستند که او به چه نوع کارهایی مشغول است. چنین شخصی را نمی‌شود جاسوس نامید. او را می‌توان رابط دانست نه <سرجاسوس غرب>. با این ترتیب، آقای شاپور ریپورتر نمی‌تواند از داشتن چنین لقب پرطمطراقی که ویراستار کتاب خاطرات به او اعطا کرده برخوردار گردد.

ببینید. این توصیف مبصر از شخصیت شاپور ریپورتر عین توصیف فردوست است. همانطور که مبصر به‌درستی توجه کرده طبعاً عنوان <سرجاسوس غرب در ایران> از من یعنی <ویراستار> است. و این گفته او نیز درست است که شاپور <رابط> بود. در فرم بیوگرافیک سرویس اطلاعاتی بریتانیا، که تصویر آن را اخیراً به‌دست آورده‌ام، درباره شاپور ریپورتر چنین آمده است که وی پس از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ در سرویس

اطلاعاتی انگلیس به درجه سرهنگ تمامی رسید و به عنوان <افسر رابط با اعلیحضرت شاه برگزیده شد. در این سمت تلاش‌های وی نقش برجسته‌ای را در هدایت و تحکیم پیوندهای بسیار مهم و حیاتی سرویس [اطلاعاتی انگلیس] با شاه داشت. > به بخش دیگری از این سند در مقدمه کتاب زندگینامه سیاسی دکتر مظفر بقایی اشاره کرده‌ام.

مختاباد: به نظر شما مهم‌ترین نکته در خاطرات فردوست چیست؟

شهبازی: بسیاری از اطلاعات مندرج در خاطرات فردوست بسیار مهم و منحصر به فرد است و واقعاً نمی‌دانم کدام یک را باید مهم‌ترین بشمارم. مثلاً، داده‌های فردوست درباره ارنست پرون واقعاً منحصر به فرد و مهم است و خیلی مطالب دیگر. ولی احتمالاً موارد مربوط به شاپور ریپورتر مهم‌ترین بخش خاطرات فردوست است و اصولاً تاریخنگاری معاصر ایران شناخت شاپور ریپورتر را با همه تبعات آن، از جمله آشنایی با شبکه مستقل زرسالاری یهودی و الیگارشی پارسی هند در ایران دوره قاجار و پهلوی، مدیون فردوست است. در واقع، خاطرات فردوست یک نقطه عطف در تاریخنگاری معاصر است که آن را به سمت شکستن الگوها و قالب‌های تحمیلی گذشته سوق می‌دهد. بهر حال، نکاتی که فردوست درباره شاپور و پدرش، اردشیر، مطرح کرده بود به شدت مرا تحریک کرد و هر چه بیشتر این مطالب را می‌خواندم گیج‌تر می‌شدم و سرانجام به این یقین رسیدم که اینها اوهام و پندار نیست. در این پیگیری آن سند مهم، یعنی خاطرات یا وصیت‌نامه اردشیر جی را یافتم که در جلد دوم به همراه تحلیلی منتشر نمودم. اهمیت این سند بسیار زیاد است و شاید بتوان آن را، بی‌اغراق، مهم‌ترین سند تاریخ معاصر ایران توصیف کرد (البته اگر چنین تعابیر ژورنالیستی جایز باشد زیرا هر سندی جایگاه خود را دارد).

مختاباد: این سند را چگونه به دست آوردید؟

شهبازی: این سند در پرونده شاپور در ساواک منحل بود.

مختاباد: خاطرات اردشیر ریپورتر در جای دیگر نبود؟

شهبازی: چرا. بعدها متوجه شدم که نسخه دیگری از آن در مرکز اسناد بنیاد مستضعفان، در میان اسناد شخصی شاپور، موجود است. البته باید اضافه کنم که این

خلاصه خاطرات اردشیر ریپورتر است و متن کامل آن در اختیار پسر او، شاپور، است که اگر روزی بدون تحریف منتشر کند بسیاری از معماها حل خواهد شد.

مختاباد: بسیاری از کسانی که کتاب *ظهور و سقوط سلطنت پهلوی* را خوانده‌اند اذعان دارند که بخش مهمی از شهرت و اعتبار کتاب فوق به خاطر پیوست‌های محققانه شماست که در جلد دوم منتشر شده و فی‌نفسه کتاب مستقلاً به‌شمار می‌رود. حتی بعضی جلد دوم را بیش‌تر از خاطرات فردوست می‌پسندند. در این جلد تحلیل و اسناد مفصلی درباره شاپور ریپورتر چاپ کرده‌اید. اولین سؤال این است که آیا آقای ریپورتر زنده است، اگر زنده است در کجا زندگی می‌کند و آیا از واکنش او در برابر این کتاب اطلاع دارید؟

شهبازی: بله. آقای شاپور ریپورتر زنده و ساکن انگلیس است و گاهی به سویس می‌رود. دوستان نزدیکی دارد که به ایران تردد می‌کنند مانند برادران هندوجا که از دلال‌های بزرگ بین‌المللی نفت هستند. چندی پیش مطبوعات غرب کاپی هندوجا، دوست نزدیک شاپور، را به عنوان یکی از ده میلیارد درجه اول انگلیس معرفی کردند و گویا او از دوستان نزدیک جرج بوش، رئیس‌جمهور پیشین آمریکا، نیز هست. به‌رحال، جسته و گریخته از طریق دوستان ایرانی مقیم لندن درباره شاپور خبرهایی دارم. شنیده‌ام در جایی ادعا کرده که در زیر آن عکس معروف وی در دادگاه مرحوم دکتر مصدق، که در جلد دوم منتشر کردم، جمله «مأموریت انجام شد» را برای این نوشته که خبرنگار روزنامه تایمز لندن بوده و منظورش پایان مأموریت اطلاعاتی نبوده است. البته این استدلال مقبول نیست. ایشان تا سال‌های بعد همچنان خبرنگار تایمز بود و به عنوان روزنامه‌نگار در رابطه با دولت مصدق مأموریت خاصی نداشت که با محاکمه دکتر مصدق پایان یابد و در نتیجه این جمله را بنویسد. به‌علاوه، ژست کارآگاهی ایشان در این عکس و حالت دکتر مصدق بسیار گویاست. به‌رحال، عکس تاریخی و بسیار مهمی است به‌خصوص با زیرنویس آقای ریپورتر.

مختاباد: نکته کوچکی است ولی بد نیست بفرمایید. پسوند «جی» در نام شاپور به چه معناست؟

شهبازی: «جی» jee واژه سانسکریت و عنوان محترمانه است مثل آقا یا خان در فارسی. در هند برای اطلاق به افراد متشخص به‌کار می‌برند اعم از هندو و مسلمان و

پارسی و مسیحی و غیره. مثلاً گاندی جی یا بدرالدین طیب جی. البته در رسانه‌های شفاهی ما، پس از انتشار کتاب *ظهور و سقوط حتی* در برنامه‌های تخصصی تاریخ رادیو و تلویزیونی، این واژه را به صورت "جی" (مثل "کی" در کیخسرو) تلفظ می‌کنند که غلط است و باید مانند عدد ۳۰ تلفظ شود. در ایران گاهی به صورت "چی" تلفظ می‌شده (مانند "چی" در درشکه‌چی و غیره) مثلاً به اردشیرجی، اردشیرچی می‌گفته‌اند و لذا در برخی منابع دوره قاجار به این صورت آمده است.

مختاباد: چه شد که به این حوادث و به کشف رازهای تاریخ معاصر ایران، و به عبارت دیگر به "تاریخ پنهان"، علاقمند شدید؟

شهبازی: هر محقق جدی تاریخ معاصر خیلی زود با این رویه پنهان و ناشناخته حوادث تاریخ معاصر مواجه می‌شود و طبعاً می‌کوشد آن را تبیین کند. من کوشیدم پاسخ‌های نو به سئوالاتی بدهم که برای همه مطرح بوده و از تکرار قالب‌های کلیشه‌ای پرهیز داشته‌ام. البته کار من فقط "تاریخ پنهان" نبوده. کوشیده‌ام از طریق تحلیل نظری و سیاسی نیز پاسخ‌هایی برای حوادث تاریخی بیابم. مثلاً، تا قبل از کتاب *ظهور و سقوط*، تاریخنگاری پس از کودتای ۲۸ مرداد بسیار ساده بود: کودتا شد، شاه و زاهدی به عنوان نوکر آمریکا به قدرت رسیدند و غیره. به منابع موجود مراجعه کنید. در خواهید یافت که تحلیل کابینه‌ها و حوادث ایران در مقطع مهم سال‌های ۱۳۳۲-۱۳۵۷ تا چه حد یک بعدی و سطحی بوده است. در مقاله زاهدی مندرج در *ظهور و سقوط* این تصویر را نپذیرفتم و برای اولین بار نشان دادم که چه تعارض‌های شدیدی میان زاهدی و شاه در جریان بوده و نقش شبکه علم و شاپور ریپورتر چه بوده است. خوشبختانه نامه‌های حسین خطیبی به دکتر بقایی بعدها به دست آمد که بخش مهمی از آن درباره تعارض‌های دوران زاهدی است. این اسناد بسیار مهم تاریخی در کتاب *زندگینامه سیاسی دکتر بقایی* منتشر شده. یا به تحلیل من درباره کانون مترقی و حسنعلی منصور مراجعه فرمایید یا به تحلیلی که درباره دکتر علی امینی ارائه دادم یا تصور می‌کنم برای اولین بار تأثیر مهم نظریات روستو در "انقلاب سفید" و تحولات دهه ۱۳۴۰ ایران را مطرح کردم. اینها همه نو و برای نخستین بار بود که چنین قالب‌شکنی می‌شد. مثلاً، توجه به نقش کمپانی رویال داچ شل و کانون‌های مستقل صهیونیستی در تاریخ معاصر ایران تا زمان انتشار *ظهور و سقوط* سابقه نداشت. متأسفانه، تاریخنگاری ایران در بُعد تأثیر قدرت‌های خارجی به تحلیل رقابت سه قدرت بزرگ روسیه، انگلیس و آمریکا آن هم بر مبنای اسناد دیپلماتیک خلاصه شده و به بن‌بست کامل رسیده بود. کسی به نقش

کانون‌های غیردولتی و استقلال و تنازع افراد توجه نداشت. به عبارت دیگر، تاریخنگاری ایران در چند متاروایت یا فراروایت‌های بسیار کلان و کلی خلاصه شده بود. خوب، این تحلیل‌ها تأثیر خود را بر جای گذاشت و به تدریج در آثار دیگران انعکاس یافت. این کاملاً طبیعی است زیرا جلوی فکر و اندیشه جدی را نمی‌توان گرفت؛ از هرکس باشد. حتی دوستان محترم نویسنده‌ای که به کتاب فوق کم‌لطف بودند و آن را به عنوان «کار دولتی» مطرح می‌کردند (که از یک زاویه چنین بود و از زاویه دیگر واقعاً چنین نبود)، از تأثیرات آن برکنار نبودند. یک نمونه، تحلیل من درباره اعتصاب اول بهمن ۱۳۴۰ است به عنوان توطئه دربار و کانون‌های معینی علیه دولت دکتر امینی. یکی از همان دوستان این اندیشه و تحلیل را بیشتر بسط داد و طی مقاله مستقلی منتشر کرد بی‌آنکه کمترین اشاره‌ای به کارهای من داشته باشد. خوب، این امر برایم بسیار رضایت‌بخش بود زیرا می‌دیدم بهترین‌های نسل جدید مورخ و محقق و منقد تحلیل من را صائب یافته‌اند. بهر حال، دنیای تحقیق همین است و عرصه چالش نظری است. مضافاً این که به‌هیچوجه منکر اهمیت سایر انواع تحلیل از تاریخ نیستم و اصولاً هر کار جدی را مفید می‌دانم.